



Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

Vol. 51, No. 1, Issue 102

سال پنجاه و یکم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۲

Spring & summer 2019

بهار و تابستان ۱۳۹۸، ص ۲۰۰-۱۸۱

DOI: <https://doi.org/10.22067/naqhs.v51i2.60304>

نقد و بررسی روایات انقطاع نبوت از دودمان یوسف (ع)*

دکتر رسول محمد جعفری^۱

استادیار دانشگاه شاهد

Email: r.mjafari@shahed.ac.ir

مریم صفدری

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شاهد

Email: safdary.maryam@yahoo.com

چکیده

از بنیادی‌ترین موضوعات در عقیده راهنماشناسی، باور به عصمت پیامبران است، با این وجود روایاتی - که مقدار آن‌ها نیز اندک نیست - در آثار فریقین انعکاس یافته است که لازمه پذیرش آن‌ها، خدشه دار شدن عقیده عصمت پیامبران الهی است. اگرچه پاره‌ای از این روایات را عالمان و پژوهشگران از نظر سند و متن نقد کرده‌اند، اما همچنان پاره‌ای دیگر از روایات بلا تکلیف مانده‌اند. از جمله چند روایتی است که برابر با مفاد آن‌ها حضرت یوسف (ع) به هنگام ملاقات پدرش یعقوب (ع) تحت تأثیر عظمت زمامداریش از مرکب فرود نیامد و خداوند با خارج کردن نور نبوت از دودمانش، او را تنبیه کرد. برخی از شارحان روایات نیز در صدد توجیه این روایات برآمده و رفتار یوسف (ع) را بر ترک اولی حمل کرده‌اند. در این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی تمام روایات از مصادر اولیه - که در کتاب‌هایی چون کافی، علل الشرایع و امالی گزارش شده - گردآوری گردیده است و آن‌گاه به بررسی اسناد و محتوایی آن‌ها پرداخته است. نتایج تحقیق در بررسی سندی از ضعف اسناد تمام روایات حکایت دارد و در بررسی محتوایی تعارض آن‌ها با دلایل نقلی و عقلی را نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: یوسف (ع)، روایات، تکبر، والدین، انقطاع نبوت.

* مقاله پژوهشی، تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۸/۲۳، تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۱۰/۲۶.

۱. نویسنده مسئول

A Critical Analysis of the Narratives Regarding the Discontinuity of Prophethood in the Joseph Linage (AS)

Dr. Rasoul Mohammad Jafari (corresponding author), Assistant Professor at Shahed University

Maryam Safdari, M.A Student at Shahed University

Abstract

One of the fundamental issues in the theory of prophethood is the belief in the infallibility of prophets. Nevertheless, one can find many narratives in the works of Shiite and Sunni scholars, the verification of which undermines the divine belief regarding the infallibility of the divine prophets. Although some of these narratives have been criticized and questioned by scholars, there are still a number of undecided narratives. They include several narratives according to which Joseph, arrogant of his mighty rule and power, did not descend from his horse to meet his father Jacob (AS). This insolence of his was punished by God in form of divesting his lineage of the light of prophethood. Some exegeses have justified these narratives by proclaiming that Joseph's conduct exemplifies Abandoning the Better (Tark al-Awla). In this research, using a descriptive-analytical method, all narratives from primary sources - as reported in books such as Kāfi, Elal al-Sharia the Emāli – were collected and then subjected to content analysis. The results suggest weak documentation in all of these narratives with the content analysis exhibiting even further contradiction with rational and logical arguments.

Keywords: Joseph (a), Narratives, Arrogance, Parents, Discontinuity of Prophethood

مقدمه

در اسلام پس از قرآن، حدیث دومین منبع شناخت معارف دینی است. در اصالت قرآن و عدم تحریف آن، محققان از عالمان فریقین اتفاق نظر دارند و بالعکس در وقوع جعل و تحریف در احادیث، محققین از عالمان فریقین تردیدی ندارند. جعل و تحریف روایات به بسیاری از موضوعات دینی تسری یافته است به طوری که گاه فاصله گرفتن از جهان بینی صحیح را موجب شده و معرفت دینی ناپیوسته را در پی داشته است. عصمت پیامبران الهی - که یکی از اساسی‌ترین باورها در عقیده راهنماشناسی است و در جای خود برای اثبات آن دلایل متقن عقلی و نقلی اقامه شده - از جمله مسائلی است که با احادیث برساخته به چالش کشیده شده است و این آفت نوعاً با به تحریف کشیدن گوشه‌ای از حیات درس آفرین پیامبران الهی رخ نمایانده است و دست تحریف چنان آن را وارونه جلوه کرده که مخاطب و خواننده این روایات، در هندسه معرفتی خود نسبت به سیره انسان ساز پیامبران چالش احساس می‌کند.

حضرت یوسف (ع) از پیامبران بزرگ الهی است آن سان که خداوند متعال یک سوره قرآن را به ایشان اختصاص داده و از سرگذشت درس آموزش به تفصیل سخن گفته است، مع ذلک ابعاد مختلفی از سیره ایشان با احادیث موضوع، تحریف گردیده است، از جمله، وجود روایاتی چند در جوامع روایی شیعی و غیر آن‌ها می‌باشد که برابر با آن‌ها یوسف (ع) پس از سال‌ها فراق و دوری از پدرش یعقوب (ع)، به هنگام وصال، از روی غرور و تکبر و یا به دلیل حفظ جایگاه فرمانروایی خود به احترام پدر از مرکب فرود نمی‌آید و خداوند نبوت را از دودمان ایشان برمی‌چیند تا بدین وسیله عقوبت شده باشد.

این موضوع گاه چنان رنگ حقیقت به خود دیده که در برخی کتب اخلاقی متقدم و متأخر گاه به مناسبت مذمت تکبر (ر.ک: فیض کاشانی، ۶/ ۲۱۷) و گاه به مناسبت عقوبت بی احترامی والدین (ر.ک: غزالی، ۶/ ۴۵؛ دستغیب، ۱/ ۱۲۵) به این احادیث اشاره کرده و خواننده را بر تنبه و عبرت از تنبیه و عقوبت یوسف (ع) سفارش کرده‌اند.

درباره شخصیت حضرت یوسف (ع) پژوهش‌های متنوع و فراوانی صورت پذیرفته است، از جمله آن‌ها مقاله «اعتبار سنجی روایات تفسیری ناظر بر عقوبت حضرت یوسف (ع)» است. این مقاله به نقد روایاتی همت گماشته است که از طولانی شدن زندان یوسف (ع) سخن می‌گویند و ذیل آیه ۴۲ سوره یوسف «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» وارد شده‌اند که البته با مقاله حاضر متفاوت است؛ زیرا اولاً، پژوهش پیش رو روایاتی را نقد کرده است که از خطای یوسف (ع) در عدم احترام به پدر سخن می‌گویند و ارتباطی با روایات مقاله مزبور ندارند، این روایات در آثار عالمان شیعی چون علامه مجلسی، ملاصالح مازندرانی و فیض کاشانی و غیر

آنان-چنانکه در مقاله انعکاس یافته است- صحیح تلقی شده است و باور غالب مردم نیز چنین شکل گرفته است، لذا این روایات به نقد و بررسی مستقل نیاز دارند؛ ثانیاً، در بخش نقد اسنادی، اسناد روایات مقاله «اعتبار سنجی روایات تفسیری ناظر بر عقوبت حضرت یوسف (ع)» با مقاله حاضر متفاوت است و طبیعتاً نقد جداگانه اقتضا دارند. ثالثاً، در قسمت نقد محتوایی، عمده نقدهایی که در مقاله «اعتبار سنجی روایات تفسیری ناظر بر عقوبت حضرت یوسف (ع)» آمده، ناظر بر روایات مربوط به همین مقاله است و نمی‌تواند چالش‌های روایات پژوهش حاضر را پاسخ دهد، مضاف بر آن ما در نقد محتوایی از ادله مختلف درون دینی و برون دینی اعم از قرآنی، روایی، عقلی، تاریخی و حتی تورات بهره‌جسته‌ایم، در حالی که بسیاری از این مطالب در مقاله مشابه وجود ندارد.

مصادر و متن روایات

در چهار اثر متقدم شیعی، چهار روایت با مضامین قریب به هم آمده است که طبق آن‌ها یوسف (ع) به هنگام ملاقات یعقوب (ع) تحت تأثیر عظمت زمامداریش از مرکب فرود نیامده و متعاقب آن نور نبوت از صلب ایشان خارج گردید. این روایات را شیخ کلینی در کافی، شیخ صدوق در علل الشرایع و امالی و قمی در تفسیرش گزارش کرده‌اند. در آثار اهل سنت به رغم جستجوی گسترده‌ای که صورت گرفت، روایتی یافت نگردید مگر تنها یک گزارش که غزالی در احیاء علوم الدین خود انعکاس داده است.

۱. کافی

کلینی در کافی با سند خود از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «هنگامی که یعقوب (ع) بر یوسف (ع) وارد شد عظمت فرمانروایی یوسف (ع) را فرا گرفت و به (احترام) پدر (از مرکب) فرود نیامد. جبرئیل هبوط کرده و گفت: یوسف! کف دست خود را بگشای، نور درخشنده‌ای از او خارج شده و به آسمان رفت. یوسف (ع) به جبرئیل عرضه داشت: ای جبرئیل! این نور چه بود که از کف دست من بیرون آمد؟ جبرئیل فرمود: نبوت از دودمان تو گرفته شد و این مجازات به دلیل فرود نیامدن (از مرکب) به (احترام) یعقوب سالخورده است. از این روی از نسل تو پیامبری نخواهد آمد»^۱ (کلینی، ۳۱۲/۲).

۲. علل الشرایع و امالی

شیخ صدوق در دو اثر خود: علل الشرایع و امالی، دو روایت آورده است:

الف) روایت اول: شیخ صدوق در علل الشرایع از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «زمانی که یوسف

۱ «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ عَبْدِ عَمْرِو بْنِ حَبِيبٍ عَنْ خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ يَوْسُفَ عَ لَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ الشَّيْخُ يَعْقُوبُ عَ دَخَلَهُ عَزُّ الْمَلِكِ فَلَمْ يَنْزِلْ إِلَيْهِ فَهَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَ فَقَالَ يَا يَوْسُفَ ائْسِطْ رَاحَتَكَ فَخَرَجَ مِنْهَا نُورٌ سَاطِعٌ فَصَنَرَ فِي جَوْ السَّمَاءِ فَقَالَ يَوْسُفُ يَا جِبْرِئِيلُ مَا هَذَا النُّورُ الَّذِي خَرَجَ مِنْ رَاحَتِي فَقَالَ نُورُ عِزِّ النَّبُوَّةِ مِنْ عَفِيكَ عَفْوِيَّةٌ لَمَّا لَمْ تَنْزِلْ إِلَيَّ الشَّيْخُ يَعْقُوبُ فَلَمَّا يَكُونُ مِنْ عَفِيكَ نَبِيٌّ».

(ع) یعقوب (ع) را ملاقات کرد، یعقوب (ع) به احترام یوسف (ع) از مرکب خود فرود آمد اما یوسف (ع) به احترام او چنین نکرد، (سپس یکدیگر در آغوش کشیدند) هنوز از آغوش هم جدا نشده بودند که جبرئیل نزد یوسف (ع) آمده و گفت: ای یوسف! یعقوب صدیق به احترام تو از مرکب خود پیاده شد اما تو به احترام او چنین نکردی، دست خود را بگشای و چون دست خود را بگشود نوری از کف دست او خارج شد، یوسف (ع) عرضه داشت: این چه بود؟ جبرئیل گفت: این نشانه آن است که از نسل تو پیامبری نخواهد آمد و این گونه مجازات گردیدی^۱ (صدوق، علل الشرایع، ۱/ ۵۵).

ب) روایت دوم: شیخ صدوق در علل الشرایع روایتی دیگر را با سند خود از هشام بن سالم از امام صادق (ع) گزارش کرده است: «هنگامی که یعقوب (ع) به مصر وارد شد یوسف (ع) برای استقبال او آمد. چون یوسف (ع)، یعقوب (ع) را دید و خواست از مرکب خود فرود آید، به جایگاه حکومتی خود نظر افکند و از پیاده شدن خودداری کرد. پس از آن که بر یعقوب (ع) درود و تحیت گفت، جبرئیل بر او نازل شده و گفت: یوسف! خداوند متعال می‌فرماید: تو به خاطر جایگاه فرمان‌روایی خود از پیاده شدن در برابر بنده صالح من امتناع کردی. دستت را بگشای، هنگامی که دستت را گشود از میان انگشتانش نوری خارج شد. یوسف (ع) از جبرئیل سؤال کرد که این چه بود؟ جبرئیل پاسخ داد: این نشانه‌ای بود بر این که از دودمان تو هرگز پیامبری نخواهد بود، زیرا از مرکب به احترام یعقوب پیاده نشدی، لذا این گونه مجازات گردیدی^۲» (صدوق، علل الشرایع، ۱/ ۵۵).

شیخ صدوق در امالی خود این روایت را در ضمن روایتی بلند به صورت مرسل (با تعبیر «فَرَوَى فِي خَيْرٍ عَنِ الصَّادِقِ ع...») گزارش کرده است.^۳ (صدوق، امالی، ۲۵۱-۲۵۲).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱ «أَبِي رَحِمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ بَرِيْدَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ رَفَعُوهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمَّا تَلَقَى يَوْسُفُ يَعْقُوبَ تَرَجَّلَ لَهُ يَعْقُوبُ وَ لَمْ يَتَرَجَّلْ لَهُ يَوْسُفُ فَلَمْ يَنْفَصِلَا مِنَ الْعِنَاقِ حَتَّى آتَاهُ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يَوْسُفُ تَرَجَّلْ لِكَ الصَّالِحِ وَ لَمْ تَتَرَجَّلْ لَهُ ابْسُطْ يَدَكَ فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ نُورٌ مِنْ رَاحَتِهِ فَقَالَ لَهُ يَوْسُفُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا آيَةٌ لَا يَخْرُجُ مِنْ عَقِيْبِكَ نَبِيٌّ عَقُوبِيَّةً»

۲ «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيَّةً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ يَعْقُوبُ إِلَى مِصْرَ خَرَجَ يَوْسُفُ عَ لِيَسْتَقْبِلَهُ فَلَمَّا رَأَاهُ يَوْسُفُ هَمَّ بِأَنْ يَتَرَجَّلَ لِيَعْقُوبَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْمُلْكِ فَلَمْ يَفْعَلْ فَلَمَّا سَأَلَ عَلَى يَعْقُوبَ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يَوْسُفُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ لَكَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَتَرَجَّلَ إِلَى عَبْدِ الصَّالِحِ إِلَّا مَا أَنْتَ فِيهِ ابْسُطْ يَدَكَ فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ نُورٌ فَقَالَ لَهُ مَا هَذَا يَا جِبْرَائِيلُ فَقَالَ هَذَا آيَةٌ لَا يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ نَبِيٌّ أَبْدَاً عَقُوبِيَّةً لَكَ بِمَا صَنَعْتَ بِيعْقُوبَ إِذْ لَمْ تَتَرَجَّلْ إِلَيْهِ»

۳ «فَرَوَى فِي خَيْرٍ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ أَخْرَجَهُمْ إِلَى السُّحْرِ فَأَقْبَلَ يَعْقُوبُ إِلَى مِصْرَ وَ خَرَجَ يَوْسُفُ لِيَسْتَقْبِلَهُ فَهَمَّ بِأَنْ يَتَرَجَّلَ لِيَعْقُوبَ ثُمَّ ذَكَرَ مَا فِيهِ مِنَ الْمُلْكِ فَلَمْ يَفْعَلْ فَتَرَكَّ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يَوْسُفُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَكَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَتَرَجَّلَ إِلَى عَبْدِ الصَّالِحِ مَا كُنْتَ فِيهِ ابْسُطْ يَدَكَ فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ نُورٌ فَقَالَ مَا هَذَا يَا جِبْرَائِيلُ فَقَالَ هَذَا إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ نَبِيٌّ أَبْدَاً عَقُوبِيَّةً بِمَا صَنَعْتَ بِيعْقُوبَ إِذْ لَمْ تَتَرَجَّلْ إِلَيْهِ فَقَالَ يَوْسُفُ»

۳. تفسیر قمی

روایت قمی در تفسیرش با روایات شیخ کلینی و شیخ صدوق اندکی متفاوت است، برابر با این روایت یحیی بن اکثم از موسی بن محمد بن علی بن موسی (ع) سؤالاتی را می‌پرسد و ایشان نیز از امام هادی (ع) جواب آن‌ها را جویا می‌شود، در این روایت تنها سؤالی که مطرح است، چگونگی امکان سجده یعقوب و فرزندان بر یوسف است. امام هادی (ع) در پاسخ آن سجده را طاعت خداوند می‌داند. آن گاه در ادامه روایت - بدون هیچ مقدمه و بیان دلیلی - به خروج نور نبوت از نسل یوسف اشاره شده و استقرار آن در فرزند دیگر ایوب - لاوی - بیان می‌گردد: «جبرئیل فرود آمده و گفت: ای یوسف! دستت را بگشای، چنین کرد و از میان انگشتانش نوری خارج شد، از جبرئیل پرسید این نور چه بود؟ گفت: این نبوت بود که از صُلب تو خارج گردید، چرا که تو به احترام پدرت نایستادی. خداوند نورش را گرفته و نبوت را از صُلب تو محو گرداند و آن را در فرزندان لاوی برادر یوسف (ع) قرار داد و این بدان دلیل بود که چون برادران یوسف (ع) خواستند او را به قتل رسانند مانع شده و گفت: «یوسف را مکشید. اگر کاری می‌کنید، او را در نهان خانه چاه بیفکنید». خداوند بدین سبب از او تشکر کرد و چون برادران خواستند از مصر سوی پدر باز گردند در حالی که یوسف (ع) برادرش - بنیامین - را نزد خود نگاه داشته بود، لاوی گفت: «هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند، و او بهترین داوران است». خداوند بدین سبب از او تشکر کرد و پیامبران بنی اسرائیل را از فرزندان لاوی قرار داد و موسی (ع) نیز فرزندان لاوی می‌باشد و او موسی بن عمران بن یهصر بن واهب [واهب] بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است»^۱ (قمی، ۱/ ۳۵۶-۳۵۷).

روایات چهار گانه شیعی را علامه مجلسی در بحار الانوار (مجلسی، بحار الانوار، ۷۰/ ۲۲۳ و ۱۱۲/ ۲۶۰-۲۸۱)، عروسی خویزی در تفسیر نور الثقلین (عروسی خویزی، ۲/ ۴۶۶-۴۶۷)، فیض کاشانی در تفسیر صافی (فیض کاشانی، ملامحسن، ۵/ ۸۷۳) - تنها روایات کلینی و قمی -، بحرانی در برهان (بحرانی، ۳/ ۲۰۶) - دو روایت روایت شیخ صدوق و نیز روایات قمی - را گزارش کرده‌اند.

۴. احیاء علوم الدین

۱ «خَدَّيْنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ يَحْيَى بْنِ أَكْثَمٍ وَ قَالَ سَأَلَ مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ بَنَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى مَسَائِلَ - فَعَرَضَهَا عَلَى أَبِي الْحَسَنِ ع فَكَانَتْ إِخْدَانًا - أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَفَعَ أَبُو يَسَّ... فَتَرَكْتُ جَبْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُ يَا يَوْسُفُ أَخْرِجْ يَدَكَ - فَأَخْرَجَهَا فَخَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ نُورٌ - فَقَالَ مَا هَذَا النُّورُ يَا جَبْرَائِيلُ فَقَالَ هَذِهِ النُّبُوَّةُ أَخْرَجَهَا اللَّهُ مِنْ صُلْبِكَ - لِأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ - فَحُطَّ اللَّهُ نُورَهُ وَ مَخَا النُّبُوَّةُ مِنْ صُلْبِهِ - وَ جَعَلَهَا فِي وَ لِدِ لَآوِي أَخِي يَوْسُفَ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُمْ لَمَّا أَرَادُوا قَتْلَ يَوْسُفَ قَالَ «لَا تَقْتُلُوا يَوْسُفَ وَ الْقُوَّةُ فِي غِيَابَتِ الْجَبِّ» فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ - وَ لَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَرْجِعُوا إِلَى آبِيهِمْ مِنْ مِصْرَ وَ قَدْ حَبَسَ يَوْسُفَ أَخَاهُ قَالَ «فَلَنْ أُبْرِجَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتَنِي أَبِي - أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ - فَكَانَ أَنْبِيَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ وَ لِدِ لَآوِي وَ كَانَ مُوسَى مِنْ وَ لِدِ لَآوِي وَ هُوَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ بْنِ يَهُصَرَ بْنِ وَاهِبٍ [وَاهِب] بْنِ لَآوِي بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ»

در آثار اهل سنت غزالی در کتاب احیاء علوم الدین - که کتابی است در اخلاق و اساساً ماهیت روایی ندارد - به مناسبت بحث از حقوق پدر و مادر با واژه «قیل» گزارش می‌کند: «گویند هنگامی که یعقوب (ع) بر یوسف (ع) وارد شد، یوسف (ع) به احترام یعقوب (ع) از جای خود برنخاست، خداوند به او وحی کرد: آیا از روی تکبر برای پدرت از جای برنخاستی؟ به عزت و جلالم سوگند از صلب تو پیامبری قرار نخواهم داد»^۱. (غزالی، ۴۵/۶) بروسوی در تفسیر روح البیان به نقل از احیاء غزالی این گزارش را آورده است (حقی بروسوی، ۴۷۷/۸).

بررسی و ارزیابی اسناد روایات

هر یک از روایات چهارگانه شیعی سندی متفاوت از دیگری دارد و بررسی یک به یک اسناد آن‌ها ضروری می‌باشد: در سند روایت کافی، احمد بن محمد محتمل میان دو راوی ثقة: احمد بن محمد بن خالد برقی (نجاشی، ۷۷؛ طوسی، الفهرست، ۵۳) و احمد بن محمد بن عیسی اشعری است (نجاشی، ۸۳؛ طوسی، الفهرست، ۶۱). راوی دیگر مروک بن عبید بن سالم نیز توثیق شده است (کشی، ۵۶۳). مع‌ذلک به دلیل مشخص نبودن راوی مستقیم امام صادق (ع) «عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» سند روایت مرسل و ضعیف است. علامه مجلسی نیز در مرآة العقول، به ارسال سند این روایت تصریح کرده است (مجلسی، بحار الانوار، ۲۱۵/۱۰).

روایت اول شیخ صدوق در علل الشرایع آمده است؛ در سند این روایت، احمد بن ادریس (نجاشی، ۹۲؛ طوسی، الفهرست، ۶۴)، محمد بن یحیی العطار (نجاشی، ۳۵۳) یعقوب بن یزید الانباری (نجاشی، ۴۵۰؛ طوسی، الفهرست، ۵۰۸) توثیق شده‌اند، اما محمد بن احمد بن یحیی الاشعری را اگر چه نجاشی، توثیق کرده ولی درباره او نوشته است از ضعف حدیث نقل کرده و بر احادیث مرسل اعتماد داشته است و برای او مهم نبوده از که حدیث نقل می‌کند (نجاشی، ۳۴۸). گذشته از آن روایت به صورت مرفوع از امام صادق (ع) نقل شده است و یعقوب بن یزید با عبارت «عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ رَفَعُوهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» روایت را گزارش کرده و به راوی امام صادق (ع) اشاره نشده است که نشان‌گر ضعف سند حدیث است.

روایت دوم شیخ صدوق در دو کتاب امالی و علل الشرایع است؛ روایت امالی فاقد سند است و تعبیر «فَرَوَى فِي خَبَرٍ عَنِ الصَّادِقِ ع...» در آغاز سند از ارسال و ضعف سندی روایت حکایت دارد. اما روایت علل الشرایع با سند متصل از امام صادق (ع) گزارش شده است در ابتدای سند این روایت محمد بن علی

۱ «و قیل لما دخل یعقوب علی یوسف علیهما السلام، لم یقم له، فأوحی الله إلیه، أ تتعاطم أن تقوم لأبیک؟ و عزتی و جلالی لا أخرجت من صلبک نبیا»

ماجیلویه قرار دارد که در کتب رجال ثمانیه قدما، تنها شیخ طوسی در کتاب الرجال نوشته است: «محمد بن علی ماجیلویه القمی روی عنه محمد بن علی بن الحسین بن بابویه» (طوسی، رجال طوسی، ۴۳۷) شیخ طوسی با این عبارت صرفاً او را شیخ روایت صدوق معرفی کرده و هیچ مدح و ذمی از او به میان نیاورده است. محمد بن یحیی العطار چنان که گذشت توثیق شده است. حسین بن حسن بن ابان را شیخ طوسی و ابن داود صرفاً در رجال خود یاد کرده‌اند و سخنی در جرح و تعدیل وی به میان نیاورده‌اند (طوسی، الفهرست، ۳۲۸؛ ابن داود، ۱۲۲ و ۴۲۴). راوی بعدی محمد بن اُورمه است، نجاشی (نجاشی، ۳۲۹) و شیخ طوسی در الفهرست (طوسی، الفهرست، ۱۴۳) او را به غلو و تخلیط متهم کرده‌اند. دو راوی دیگر یعنی محمد بن ابی عمیر (نجاشی، ۳۲۶) و هشام بن سالم (طوسی، الفهرست، ۴۳۴) با عبارت ثقه توثیق شده‌اند. بنابراین در سند روایات دوم شیخ طوسی، دو راوی مجهول (محمد بن علی ماجیلویه و حسین بن حسن بن ابان) و یک راوی مجروح (محمد بن اُورمه) وجود دارد که حتی با در نظر نگرفتن راویان مجهول، روایت ضعیف خواهد بود.

در سند روایت قمی، محمد بن عیسی بن عبید را ابن داود (ابن داود، ۵۰۹) و نجاشی (نجاشی، ۳۳۴) توثیق کرده‌اند ولی شیخ طوسی در فهرست (طوسی، الفهرست، ۴۰۲) و رجال (طوسی، رجال طوسی، ۳۹۱) خود تضعیف کرده است. یحیی بن اکثم در کتب رجال قدمای شیعه یاد نشده است، او از علمای عامه است. ذهبی در معرفی او می‌نویسد: یحیی بن اکثم بن قطن سرآمد قضات، فقیه، علامه و از پیشوایان اجتهاد است و دارای تصانیف فراوان است؛ ترمذی، ابوحاتم و بخاری از او روایت کرده‌اند. دانش فراوانی داشت و با وجود فضیلت علمی مأمون بر او غالب آمد و هیچ کسی نزد مأمون از او پیشی نگرفت؛ مأمون قضاوت شهر بغداد را به او سپرد (ذهبی، ۵/۱۲-۶). خویی در رجال خود پس از نقل روایتی - درباره استتکاف یحیی بن اکثم از پذیرش دیدگاه فقهی امام هادی (ع) - می‌نویسد: از این روایت و امثال آن به دست می‌آید که او از پلیدان و سرکشان در مقابل امامان معصوم (ع) بوده است (خویی، ۳۴/۲۰). بنابراین سند روایت قمی نیز ضعیف است.

گزارش غزالی نه تنها فاقد سند است بلکه حتی به معصوم نیز مستند نشده و غزالی با واژه «قیل» خبر را آورده است. بنابراین در جمع‌بندی اسناد این روایات باید گفت که بر پایه معیارهای رجالی و درایه‌ای که حدیث پژوهان بر آن اتفاق نظر دارند اسناد هیچ‌یک از روایات استوار نبوده و به ضعف در رجال و یا فقدان اتصال سند دچار هستند.

۱ لازم به یادآوری است که شیخ طوسی در رجال خود او را بر اساس قول قمیون تضعیف کرده است (ضعیف علی قول القمیین).

بررسی و ارزیابی محتوای روایات

هر روایت ضعیف السنندی گذشته از بررسی‌های سندى به واکاوى و تحلیل محتوایی نیاز دارد، چه این که گاه علو مضمون روایتی می‌تواند به جبران ضعف سند آن بینجامد و یا حتی در صورتی که محتوای روایات قابل توجیه باشد، لزوماً ضعف سند به ضعف محتوا منتهی نمی‌شود، چنان که علامه مجلسی درباره این روایات چنین رویکردی اتخاذ کرده است. وی در مرآة العقول به رغم مرسل دانستن روایت کافی (یکی از روایات چهارگانه) می‌نویسد: بهتر است رفتار یوسف (ع)، حمل بر تکبر و تحقیر پدرش نشود چرا که پیامبران از این گونه‌ها رفتارها منزّه هستند. یوسف (ع) جهت رعایت مصلحتی - که آن حفظ عزت حاکم میان توده مردم برای تدبیر امور مملکتی و ترویج دین بوده است - چنین کرد، چرا که پیاده شدن حاکم از مرکب در میان مردم نوعی ذلت به حساب می‌آید، با این وجود رعایت ادب در مقابل پدری که پیامبر است و ارج نهادن به رنج‌هایی که در دلدادگی به فرزندش متحمل شده است مهم‌تر از آن مصلحت است و این رفتار یوسف (ع) ترک اولی است؛ از این روی بر او عتاب شد و نور نبوت از صلبش خارج گردید، و این به دلیل شأن و منزلت رفیعی است که پیامبران دارند و با کمترین رفتار ناخوشایندی سرزنش می‌شوند. این رفتار یوسف (ع) چیزی شبیه به تکبر بوده و تکبر نیست (مجلسی، بحار الانوار، ۱۰/۲۱۵). ملاً صالح مازندرانی در شرح خود بر کافی سخنانی مشابه بیانات علامه مجلسی دارد (ر.ک: مازندرانی، ۳۳۰/۹).

علامه مجلسی در بحار الانوار نیز پس از نقل دو روایت شیخ صدوق از علل الشرایع در مقام توجیه رفتار یوسف (ع) برآمده و توضیحاتی مانند آن چه که از مرآة العقول گزارش شد، دارد. وی می‌نویسد: ممکن است یوسف (ع) به دلیل رعایت برخی مصالح فرمانروایی از مرکب خود فرود نیامد و حال آن که بهتر و سزاوارتر این بود که آن مصلحت را فرو گذارده و تکریم پدر را مقدم می‌داشت. ایشان نه واجبی را ترک گفته و نه حرامی را مرتکب شده چرا که (در این صورت عصمت ایشان را خدشه‌دار می‌کرد، در حالی که) عصمت پیامبران ثابت گردیده است (مجلسی، بحار الانوار، ۱۲/۲۸۱-۲۸۲).

تحلیل علامه مجلسی و ملا صالح مازندرانی سخن نهایی و داورى تام درباره این روایات نخواهد بود و ضروری است که مضمون‌ها عمیق‌تر و دقیق‌تر با بهره‌گیری از روش‌های فهم حدیث تحلیل و واکاوی شده و با ادله نقلی و عقلی بررسی و ارزیابی گردد.

۱. بررسی و ارزیابی با آیات

بر اساس روایات عرضه، پیش از بهره‌گیری از مضمون هر روایتی باید آن را بر قرآن عرضه کرد و در صورت عدم مخالفت و تعارض با آیات تلقی به قبول شود. روایات تکبر و نخوت یوسف (ع) در برابر

پدرش یعقوب (ع) حداقل با نص صریح سه دسته از آیات معارضت دارد؛ نخست آیاتی که صحنه ملاقات این دو پیامبر الهی را پس از سال‌ها فراق به تصویر کشیده‌اند و دوم آیاتی که یوسف (ع) را بنده مخلص خداوند معرفی کرده‌اند و سوم آیاتی که از سیره یوسف (ع) در مواجهه با خاطیان سخن گفته‌اند.

مورد اول: آیات ملاقات یوسف (ع) با یعقوب (ع)

در آیات سوره یوسف اولین صحنه ملاقات یوسف (ع) با یعقوب (ع) پس از هجر طولانی مدت این دو بزرگوار چنین تصویر شده است: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ * وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...» (یوسف: ۹۹ - ۱۰۰)

از این آیات استفاده می‌شود که اولین دیدار یوسف (ع) با والدینش بیرون از مصر بوده است، زیرا پس از وارد شدن آنان بر یوسف (ع) «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ» است که ایشان از آن دو می‌خواهد که بر مصر وارد شوند («قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ»). اما تصویری که این آیه از نخستین ملاقات ترسیم می‌دارد، با جمله «أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ» است. برای فهم دقیق عکس العمل یوسف (ع) در این دیدار لازم است نخست مراد از واژه «أَوَىٰ» در جمله «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ» مشخص شود.

راغب اصفهانی می‌نویسد: «أَوَىٰ إِلَى كَذَا: انصَمَّ إِلَيْهِ» یعنی به او چسبید، وی آن گاه آیه «أَوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ» (یوسف: ۶۹) - که درباره اولین دیدار یوسف (ع) و بنیامین است - چنین معنا می‌کند: «ضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ» (راغب اصفهانی، ۱۰۳) یعنی یوسف (ع) او را به خود چسباند (در آغوش گرفت). خلیل گفته است: «أَوَىٰ لِفُلَانٍ... إِذَا رَحِمْتَهُ وَرَثَيْتَ لَهُ» (فراهیدی، ۴۳۸/۸) این منظور نیز نوشته است: «أَوَىٰ إِلَيْهِ: رَقَّ وَرَثَى لَهُ» (ابن منظور، ۵۳/۱۴). برابر با این بیان، «أَوَىٰ» به معنای مهر ورزی و دلسوزی است. بنابراین در این واژه دو معنای تجمع و دلسوزی نهفته است، از این روی ابن فارس این واژه را دارای دو اصل دانسته است: «الهمزة والواو والياء أصلان: أحدهما التجمُّع، والثاني الإشفاق» (احمدبن فارس، ۱/۱۵۱).

با توجه به معنایی ماده «أَوَىٰ» گذشت، تصویری که از «أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ» به دست می‌آید چیزی جز اکرام و تجلیل پدر و مادر توسط یوسف (ع) نیست، لذا علامه طباطبایی در تفسیر جمله مذکور می‌نویسد: آیه ظهور دارد در این که یوسف (ع) برای استقبال از پدر و مادر از مصر خارج شد و آن دو را آن جا نزد خود جای داد سپس با اکرام و رعایت ادب خواست بر مصر وارد گردند (طباطبایی، ۱۱/۲۴۶). آقای صادقی - تنها مفسر ناقد این روایات - نیز گفته است: در «إيواء» (مصدر «أَوَىٰ») تمام مراحل تکریم و تعظیم نهفته است و جمله «رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ» تکمله و تمه آن است (صادقی تهرانی، ۱۵/

۲۰۷). بنابراین محتوای روایات در تعارض جدی با این آیات قرار دارد.

مخالفت دیگر روایات با تعبیر «أَبُوِيهِ» در هر دو آیه ۹۹ و ۱۰۰ است: «أَوَى إِلَيْهِ أَبُوِيهِ...» و «رَفَعَ أَبُوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ...» که به پدر و مادر یوسف (ع) اشاره دارند. حال اگر بی‌احترامی اتفاق افتاده باشد باید نسبت به هر دوی آن‌ها باشد، این در حالی است که در روایات تنها از بی‌احترامی نسبت به یعقوب (ع) سخن رفته و هیچ اشاره‌ای به مادر یوسف (ع) نشده است.

تعارض سوم روایات با سیاق مدح در آیات ۹۹ تا ۱۰۱ سوره یوسف است که از ملاقات یوسف (ع) با والدین و برادرانش، سجده آنان بر او و یادکرد نیکی‌های خداوند نسبت به جملگی آنان و به‌ویژه یوسف (ع)، سخن گفته‌اند. اگر از این پیامبر بزرگ بی‌احترامی نسبت به پدر رخ می‌داد جا داشت که خداوند او را به نحوی توبیخ کند. نه تنها توبیخی وجود ندارد بلکه طبق آیه ۱۰۱ یوسف (ع) پس از مراسم استقبال از پدر و مادر و برادران و سجده آنان، با خداوند خویش مناجات می‌کند: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ خَيْرَ تَوْفِّئْنى مُسْلِمًا وَ أَلْحِقْنى بِالصَّالِحِينَ»^۱ (یوسف: ۱۰۱)، طبق مفاد این آیه یوسف (ع) هر نعمتی را که دارد از فرمانروایی گرفته تا قدرت تأویل رؤیا از جانب خداوند متعال می‌داند. خداوندی که آفریننده تمام آسمان‌ها و زمین است و فرمانروایی تمام عالم از آن اوست. یوسف (ع) در نهایت خوف و رجا، خداوند را سرپرست خود می‌داند تا امیدوار باشد که مسلم و صالح دنیا را ترک کند. آیا شایسته است چنین بنده‌ای که پس از دریافت فرمانروایی از عزیز مصر، همه این نعمات را از خدا دانسته و برای عاقبت خوش و محفوظ ماندن از شرور این مسئولیت‌ها خود را در ولایت خداوند در آورده است، از تکریم والدین خویش فروگذاری کند؟

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: یوسف (ع) چون پروردگار خود را خواند و سختی‌ها و مصائبی که از او دفع کرده است برشمارد، می‌خواهد نعمت‌هایی ویژه‌ای که خداوند بر او ارزانی داشته یاد کند و این در حالی است که محبت الهی بر ایشان هجوم آورده و تحت تأثیر آن از غیر خداوند متعال روی گردانده است لذا سخن گفتن با یعقوب (ع) را رها کرده و توجه خود را از او و دیگران به سوی پروردگارش بازگردانده و پروردگارش مخاطب قرار داده و عرضه می‌دارد: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (طباطبایی، ۱۱/۲۴۹).

آقای صادقی با مضمون این آیه، روایات نخوت یوسف (ع) در مقابل پدرش را به بوته نقد کشیده است: آن چه در این آیه آمده بیان‌گر ویژگی صالحان است که نخوت، آنان را به گناه نمی‌کشاند و به هنگام

۱ «پروردگارا، تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.»

جهاننداری و قدرتمندی، پروردگارشان را فراموش نمی‌کنند. چگونه می‌توان بر یوسف صدیق دروغ بست و گفت عظمت جهاننداری او را متأثر ساخته و به احترام پدرش از مرکبش فرود نیامده است (صادقی تهرانی، ۲۱۰/۱۵).

مورد دوم: آیات «مُخْلِصِينَ»

علامه طباطبایی در آغاز تفسیر سوره یوسف می‌نویسد: غرض این سوره بیان ولایت خداوند بر بنده مخلصی است که ایمانش را برای او خالص گردانیده و قلبش آکنده از محبت او است و غیر او را در دل خود جای نمی‌دهد و هیچ‌گرایش به غیر او ندارد و در مسیر کمالش هر گونه مانعی به وجود می‌آید، خداوند آن را عاملی جهت رشد و نیل به مقصود قرار می‌داد و خداوند پیوسته او را دستخوش تحول از حالی به حال دیگر می‌گرداند تا این که او را حکومت و فرمان‌روایی بخشوده و برگزید و بدو علم تأویل بیاموخت و نعمت را- چنان که پدرش یعقوب وعده داده بود- بر او تمام کرد^۱ (ر.ک: طباطبایی، ۱۲۶/۱۱).

آیات ۲۳ و ۲۴ سوره یوسف، بالاترین تجلی‌گاه مُخْلِصِیَّتِ یوسف (ع) است در این آیات سخن از دسیسه بانوی عزیز مصر علیه یوسف (ع) جوان و خویشتن‌داری ستودنی این پیامبر است: «وَرَاوَدْتُهُ اللَّيْلِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»^۲ (یوسف: ۲۳) بانوی مصر که درها را پی در پی چفت کرده بود خود را بر یوسف (ع) عرضه و از ایشان درخواست کامجویی می‌کند، یوسف (ع) در این آزمون دشوار بدون هیچ تردید و لغزشی خواسته آن زن را رد کرده و به خداوند پناه برده و خود را از حکومت نفس رهانده و تحت ربوبیت و مالکیت خداوند قرار می‌دهد، در این هنگام آن زن آهنگ یوسف (ع) کرد، و ایشان با دیدن برهان پروردگارش از آن روی برمی‌تابد: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ». علامه طباطبایی در تفسیر این آیه، بیش از بیست سبب برای آلوده شدن دامن یوسف (ع) در آن صحنه با برشمردن و می‌نویسد: اگر این اسباب و امور دهشتناک به کوه اصابت می‌کرد، آن را ویران می‌ساخت و اگر بر صخره سخت روی می‌آورد، آن را ذوب می‌کرد (ر.ک: طباطبایی، ۷۳-۷۴/۱۱). این خویشتنداری سترگ بدان جهت بود که یوسف (ع) در عداد بندگان «مُخْلِصِينَ» خداوند قرار گرفته بود: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» (یوسف: ۲۴).

۱ این گزارش از میزان با استفاده از کلام جوادی آملی انعکاس گردید (جوادی آملی، ۲۴۳-۲۴۴/۵)

۲ و آن [بانوی] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد، و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت: «بیا که از آن توأم!» [یوسف] گفت: «پناه بر خدا، او آقای من است. به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.»

از منظر قرآن تنها «مُخْلِصِينَ» هستند که از هر گونه اغوای شیطان در امان اند: «قَالَ رَبِّ بِمِا أَعُوذُ بِكَ لَأَزِيدَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَعُوذُ بِكَ إِلَّا أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ»^۱. (حجر: ۳۹-۴۰). آیه تصریح دارد که شیطان قسم یاد کرده که تمام بندگان را گمراه خواهد نمود اما بلافاصله معترف است که قدرت نفوذ به مخلصان و فریفتن و وسوسه آنان را ندارد که حکایت از عصمت آن‌ها دارد. اگرچه شیطان در برابر تمام انبیا چنین ناتوان است و همه پیامبران معصوم هستند، مع ذلك در قرآن دو پیامبر به عنوان مصداق «مُخْلِصِينَ» یاد شده اند؛ یکی، یوسف (ع): «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» (یوسف: ۲۴) و دیگری موسی (ع): «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»^۲. (مریم: ۵۱).

جوادی آملی مخلص بودن یوسف (ع) را برجسته‌ترین مقامی می‌داند که قرآن کریم برای ایشان اثبات کرده است و در تبیین آن می‌نویسد: «اخلاص درجه عالی‌ه کمال انسانی است و بنده مخلص کسی است که اولاً صحیفه نفس او را خلوص و محبت خدا پر کرده و در حرم قلب او غیر از خدا راه نداشته و مجالی برای اندیشه بد و شیطنت نباشد و ثانیاً خدا او را برای خود برگزیده و خالص کرده باشد. همان طور که خدای سبحان درباره اسحاق، یعقوب و ابراهیم (ع) فرمود: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»^۳ (ص: ۴۶) این‌ها بندگان مخلص مايند، روی اخلاص یوسف صدیق نیز صحه گذاشت و فرمود: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ»؛ او بنده مخلص خداست، از این رو گرچه به سنگین‌ترین آزمون الهی مبتلا شد اما پیروز به در آمد؛ در همه حالات صبور و شاکر بود. نه به احدی متوسل شد، نه حزن و هراسی داشت چنان که در بحبوحه نشاط جوانی با فراهم بودن همه امکانات، دامن خویش را به گناه نیالود» (جوادی آملی، ۶۴/۷-۶۵).

حال چگونه ممکن است بنده‌ای مخلص در مقابل پدر رنجور خود به عجب و تکبر دچار شده و آن را مورد بی‌احترامی قرار دهد؟ و با دستور صریح خداوند به مخالفت برخاسته باشد آن‌جا که پس از دستور به بندگی بلافاصله امر می‌کند که به والدین احسان کنید و اگر یکی از والدین یا هر دو، به سالخورده‌گی رسیدند به آنان حتی «اف» مگویید و بر آنان فریاد نزنید و سخن درشت مگویید و با آنان سخنی کریمانه بگویید.^۴

۱ گفت: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان خالص تو از میان آنان را.»

۲ در این کتاب از موسی یاد کن، زیرا که او پاکدل و فرستاده‌ای پیامبر بود.

۳ ما آنان را با موهبت ویژه‌ای - که یادآوری آن سرای بود - خالص گردانیدیم.

۴ وَ قَضَىٰ رَبِّي أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِذَا بَلَغْتَ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحْتَضُمَا أَوْ كَلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَ لَا تَنْهَرَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (الإسراء: ۲۳)

مورد سوم: آیات سیره یوسف (ع) در مواجهه با خاطیان

خداوند در سوره یوسف دو گروه را یاد آور فرموده که در حق یوسف (ع) ستم روا داشتند؛ نخست، گروهی که بین او و پدرش سالیان مدید جدایی افکندند و دیگر، گروهی که او را سالیان دراز به زندان انداختند. دسته اول، برادران یوسف (ع) بودند که چون او را به قعر چاه افکندند پس از مدت‌ها دوری و بی خبری در اثر قحطی نزد یوسف (ع) بار می‌یابند که اینک عزیز مصر است، در این هنگام یوسف (ع) در مواجهه با برادرانی که در حق او جفا روا داشته بودند، نه به فرمانروایی و حکومت خود می‌بالد و نه آنان را می‌راند، بلکه کریمانه از لغزششان چشم پوشیده و غفران و رحمت الهی را برای آنان وعده می‌دهد: «قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف: ۹۲).

دسته دوم، زنان مصر به سرگردگی همسر عزیز مصر بودند که چون نتواستند یوسف (ع) را مطیع هوس‌های نفسانی خود گردانند، با نیرنگ او را روانه زندان کردند، پس از مدت‌ها چون یوسف (ع) از زندان رهایی یافت، از پادشاه مصر خواست تا زنان را حاضر کرده و حقیقت ماجرا را جویا شود، پس از اعتراف آنان به پاکدامنی ایشان، یوسف (ع) هدف خود را از این اقرار گرفتن تنها برای این می‌داند که عزیز مصر بدانند در غیاب او خیانت نکرده است: «ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»^۱. (یوسف: ۵۲).

یوسف (ع) در هر دو صحنه با برادران و زنانی که ایشان را به سالیان دراز به هجران و زندان مبتلا کرده بودند، کریمانه عفو پیشه می‌کند، حال کسی که با ستم پیشگان چنین می‌کند، چگونه متصور است در برابر پدر رنجورش چنان کند، پدری که نه تنها پیامبر و حجت بر یوسف (ع) بود بلکه در فراق یوسفش سال‌ها رنج کشیده و در آتش هجرانش تفتیده بود.

۲. عدم تلازم میان نبوت و برخورداری از فرزند نبی

چنان که در روایت قمی گذشت پیامبران بنی اسرائیل و موسی (ع) از فرزندان لاوی هستند (قمی، ۱/ ۳۵۷). نیز قمی در روایتی دیگر از امام باقر (ع) نقل کرده که نبوت در فرزندان لاوی و پادشاهی در فرزندان یوسف قرار داده شد (همو، ۱/ ۸۱). طبری نیز در تاریخش نسب موسی (ع) را به لاوی می‌رساند (طبری، ۱/ ۳۸۵)، همچنین وی در تفسیرش نقل کرده که خداوند نبوت را در نسل لاوی و جهاننداری را در نسل یهودا قرار داده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۱/ ۳۷۸-۳۷۹). در روایت قمی - چهارمین روایت این پژوهش -

۱ [یوسف گفت:] «این [درخواست اعاده حیثیت] برای آن بود که [عزیز] بدانند من در نمان به او خیانت نکردم، و خدا نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند.

۲ محمد بن مسلم از امام صادق (ع) سؤال می‌کند کدام یک از دو پیامبر (یعقوب و یوسف) بر دیگری حجت بود؟ امام (ع) فرمود: یعقوب، حجت خداوند و یوسف، پادشاه بود (عیاشی، ۲/ ۱۹۸).

گذشت که چون لاوی مانع از این شد که برادران یوسف (ع) را به قتل رسانند و چون برادران خواستند بدون بنیامین نزد پدر روند، در مصر ماند و بازنگشت، خداوند بدین سبب از او تشکر کرد.

هیچ دلیل عقلی و نقلی بر ضرورت وجود پیامبر زاده در میان فرزندان یک پیامبر الهی وجود ندارد، بلکه بر اساس آیه شریفه «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام: ۱۲۴) خداوند آگاه‌تر است به این که بار سترگ نبوت و رسالت را بر عهده چه کسانی نهد. از این روی بسیاری از پیامبران از نسل خود فرزندی نداشته‌اند، چنان که برای لوط (ع)، سلیمان (ع) و نیز موسی (ع) و عیسی (ع) - که دو تن اخیر از پیامبران اولوالعزم می‌باشند - در کتب تاریخی و جوامع روایی، فرزندی مبعوث به نبوت و رسالت نام نبرده‌اند، چنان که از میان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نسل امامت از برادر کوچک‌تر ادامه یافته است و این دلیلی بر برتری برادر کوچک نسبت به برادر بزرگ‌تر نیست. چگونه است که در هیچ مدرک معتبر تاریخی و روایی، این مسأله تنقیصی برای آنان مطرح نگردیده ولی برای یوسف (ع) عنوان شده و دلیلی واهی نیز بر آن ذکر شده است؟!

به علاوه لاوی در توطئه برادرانش شرکت داشت و سال‌ها زنده بودن یوسف (ع) را پنهان داشته و رنجش دراز مدت پدر را موجب گردید و در آخر امر خود را خطا کار دانسته به همراه برادران متوسل به یعقوب (ع) شد تا برای گناهِش از خداوند آمرزش طلب کند.^۱ آیا می‌توان پذیرفت لاوی صرفاً به دو دلیل یاد شده شایسته کرامتی گردیده که یوسف (ع) تنها به دلیل فرود نیامدن از مرکب برای احترام به پدر از آن محروم گردیده است؟ آیا خداوند اجر سال‌ها امتحان و ابتلای یوسف (ع) را تنها به دلیل یک ترک اولی - بر فرض صحت - نادیده گرفته است؟! لذا در اصالت روایت تردید ایجاد می‌گردد.

۳. وجود فرزند نبی در نسل یوسف (ع)

در بیانی که پیش‌تر گذشت، از عدم تلازم میان نبوت و برخوردارگی از فرزند پیامبر سخن به میان آمد، اما اکنون گفته می‌شود که از بررسی مجموع منابع روایی و تاریخی فریقین به دست می‌آید که از دودمان یوسف (ع) فرزند پیامبر وجود داشته است. کلینی و صدوق از امام باقر (ع) حدیثی بلند آورده‌اند که برابر با آن یوشع بن نون - جوان همراه موسی (ع) در قصه سوره کهف^۲ - وصی موسی (ع) بوده است (ر.ک: کلینی، ۱۱۷/۸؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ۱/۲۱۶)، نیز شیخ صدوق در حدیثی از پیامبر (ص) - که در آن اوصیای پیامبران شمارش شده‌اند - یوشع بن نون را وصی موسی (ع) ذکر کرده است (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۱۷۶/۴؛ صدوق، الأمالی، ۴۰۳). ابن قتیبه در «المعارف» (ابن قتیبه، ۴۵).

۱ «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (یوسف، ۹۷)

۲ «إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاءَ لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أُلَاقَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۖ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۖ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِقَتَاءُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (کهف، ۶۲-۶۴)

مسعودی در کتاب «اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب (ع)» (مسعودی، اثبات الوصیة، ۶۴) و در «مروج الذهب» (مسعودی، مروج الذهب، ۱/ ۶۴)، طبری در تاریخش (طبری، تاریخ الطبری، ۱/ ۴۳۵)، ابن حزم در «جمهرة أنساب العرب» (ابن حزم، ۵۰۸)، ابن اثیر در «الکامل» (ابن اثیر، ۱/ ۲۰۰)، یوشع را نواده یوسف (ع) («یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف») معرفی کرده‌اند.

گفتنی است در تفسیر مقاتل، نَسَب یوشع به بنیامین - برادر یوسف (ع) - رسانده شده است (مقاتل بن سلیمان، ۱/ ۴۶۶)، برخی از تفاسیر نیز، قول وی را منعکس کرده‌اند (شیبانی، ۲/ ۲۱۴). طبرسی در مجمع البیان با عبارت قال المفسرون، ضمن بیان داستانی از موسی (ع)، یوشع (ع) را فرزند «بنیامین» عنوان کرده و در ادامه با تعبیر «قیل» فرزند یوسف (ع) بیان داشته است (طبرسی، ۳/ ۲۷۶-۲۷۷). علامه مجلسی در بحار الانوار، در ابواب قصص موسی (ع) و هارون (ع)، عین گزارش مجمع را آورده است (مجلسی، بحار الانوار، ۱۳/ ۱۶۹)، اما به هنگام معرفی و بیان شرح حال یوشع (ع)، در گزارشی - به نقل از کامل ابن اثیر - آورده است که ایشان از فرزندان یوسف (ع) بوده است (همان، ۱۳/ ۳۷۲).

به نظر می‌آید مأخذ سخن مجمع البیان نیز قول مقاتل است. در آثار شیعی از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) درباره نَسَب یوشع (ع) سخن به میان نیامده است. در جوامع روایی اهل سنت نیز چنین است، اما کتب تاریخی و انساب اتفاق نظر دارند - چنان که برخی از اهم آن‌ها گذشت - که یوشع (ع) از دودمان یوسف (ع) بوده است و غالب تفاسیر اهل سنت نیز بر این رأی هستند (طبری، جامع البیان، ۶/ ۹۶؛ ابن کثیر، ۳/ ۵۸؛ قرطبی، ۶/ ۱۱۳؛ ثعلبی نیشابوری، ۴/ ۳۶) و زاده بنیامین را یکی از اسامی «فلط بن ذنون» (جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، ۶/ ۹۶)، «فلطمی بن رفون» (ابن کثیر، ۳/ ۵۸)، «یلظی بن روقو» (قرطبی، ۶/ ۱۱۳) و «قنطم بن أرقون» (ثعلبی نیشابوری، ۴/ ۳۶) را ذکر کرده‌اند. در میان تفاسیر شیعه، ابوالفتح رازی، «فلطم بن رقون» را فرزند بنیامین و «یوشع بن نون» را فرزندان یوسف (ع) ذکر کرده است (رازی، ۶/ ۲۹۶).

غزالی که یکی از گزارشگران انقطاع نسل نبوت از یوسف (ع) در احیاء علوم الدین است، در همان اثر خود به مناسبت سخن از محبت الهی آورده است که پس از ازدواج زلیخا با یوسف (ع)، زلیخا چنان دلبسته خداوند گردیده بود که به یوسف (ع) توجه نکرده و با او تماس نداشت، یوسف (ع) بدو خبر داد که خداوند از نسل آنان دو فرزند پیامبر قرار خواهد داد (غزالی، ۱۴/ ۱۰۳). از مجموع آن چه گذشت اجمالاً به دست می‌آید که فرزندی پیامبر از نسل یوسف (ع) وجود داشته است و یا حداقل دلیلی متقن بر عدم وجود فرزندی پیامبر وجود ندارد، به ویژه آن که خداوند متعال برای هدایت بشر صد و بیست و چهار هزار پیامبر گسیل داشته که اسامی معدودی از آنان به دست ما رسیده است.

عدم اقبال مفسران به این روایات

آن سان که رفت نوع روایات انقطاع نبوت از دودمان یوسف (ع) در آثار شیعی است، غالب تفاسیر شیعه به این روایات اقبال نداشته‌اند و به جز تفسیر عرفانی «بیان السعادة فی مقامات العبادة» و چند تفاسیر روایی، در سایر تفاسیر اثری از این روایات وجود ندارد (ر.ک: گنابادی، ۳۷۳/۲). قبلاً اشاره گردید که آقای صادقی، تنها مفسر ناقل و ناقد اجمالی این روایات است (صادقی تهرانی، ۲۰۷/۱۵-۲۰۸). علامه طباطبایی نیز در بحث روایی مربوط به این آیات از نقل این روایات اجتناب کرده است و اگر چه به نقد این روایات در تفسیر خود پرداخته است، مع ذلک در اواخر آیات سوره یوسف- که از ورود یعقوب (ع) به مصر و وقایع پس از آن سخن گفته شده است- پس از نقل و شرح چند روایات درباره یوسف (ع) می‌نویسد: روایات زیادی درباره یوسف (ع) وارد شده است، بسیاری از آن‌ها به ضعف در سند و تشویش در متن دچار هستند از این روی ما به این مقدار که ارتباط با آیات داشت، بسنده کردیم (طباطبایی، ۱۱/۲۵۴-۲۵۵). علامه طباطبایی قطعاً این روایات را دیده است و چون آن‌ها را معتبر نمی‌دانسته از گزارش آن‌ها پرهیز کرده است. ابن عربی صاحب تفسیر احکام القرآن در تفسیر خود روایت غزالی را آورده و به اسرائیلی بودن آن تصریح کرده است (ابن عربی، ۴۲۸/۱).

کیفیت روایاتی یوسف (ع) با یعقوب (ع) در تورات

در «سفر پیدایش» تورات به طور مفصل سرگذشت یوسف (ع)- از دوران کودکی تا وفات ایشان- بیان گردیده است. از جمله وقایعی که بدان اشاره رفته است نحوه مواجهه پدر و فرزند است. در «سفر پیدایش» (بخش ۴۶، شمارگان ۲۸ تا ۳۱) می‌خوانیم: «یعقوب پسرش یهوذا را جلوتر نزد یوسف فرستاد تا از او بپرسد که از چه راهی باید به زمین جوشن رفت. وقتی که به جوشن رسیدند، یوسف عرابه خود را حاضر کرد و برای دیدن پدرش به جوشن رفت و وقتی در آنجا پدرش را دید، او را در آغوش گرفته مدتی گریست. آنگاه یعقوب به یوسف گفت: حال مرا غم مردن نیست زیرا بار دیگر تو را دیدم و می‌دانم که زنده ای» (تورات، سفر پیدایش، ۴۸). در این گزارش استقبال از پدر و در آغوش کشیدن ایشان بیان شده است و سخنی از بی‌احترامی نسبت به پدر و تکبر به واسطه رسیدن به فرمانروایی در میان نیست، لذا باید گفت که روایات یاد شده در تعارض با تورات نیز هستند.

نتیجه‌گیری

بر اساس آن چه که گذشت در چهار اثر شیعه (کافی، علل الشرایع، امالی صدوق و تفسیر قمی) چهار روایت قریب المضمون یافت گردید که برابر با آن‌ها یوسف (ع) به هنگام ملاقات یعقوب (ع)- تحت تأثیر

عظمت زمامداریش - از مرکب خود فرود نیامده و در پی آن نور نبوت از صلبش خارج گردید و لذا از ایشان پیامبری زاده نشد. در جوامع روایی اهل سنت چنین مطلبی گزارش نشده است و تنها یک گزارش وجود دارد که غزالی در احیاء علوم الدین - بدون انتساب به معصوم - آورده است.

اسناد این روایات بر پایه معیارهای رجالی و درایه‌ای که حدیث پژوهان بر آن اتفاق نظر دارند استوار نبوده و تمام آن‌ها به ضعف در رجال و یا فقدان اتصال سند دچار می‌باشند. بررسی و ارزیابی محتوای روایات نیز حکایت از آن دارد که اولاً؛ در تعارض با سه دسته آیات هستند: ۱- آیات ملاقات یوسف (ع) با یعقوب (ع) که از آن‌ها جز تکریم و بزرگداشت یعقوب (ع) به وسیله یوسف (ع) برداشت نمی‌شود، ۲- آیات «مُخْلِصِينَ» که برابر با آن‌ها خداوند یوسف (ع) را مقام «مُخْلِصِينَ» عطا فرموده و آراستگان به آن پیراسته از تکبر و بی احترامی در مقابل پدرند، ۳- آیات سیره یوسف (ع) در مواجهه با خاطیان که بر اساس آن‌ها یوسف (ع) از ظلم برادران و زنانی که ایشان را به سالیان دراز رنج و محنت مبتلا کرده بودند، در می‌گذرد، لذا محال است چنین شخصیتی در برابر پدر رنجورش تکبر کند. ثانیاً؛ هیچ دلیل عقلی و نقلی بر ضرورت وجود پیامبر زاده در میان فرزندان یک پیامبر الهی وجود ندارد تا آن را تنقیصی برای یک پیامبر دانست، ثالثاً؛ دلیلی متقن بر عدم وجود فرزندی پیامبر از دودمان یوسف (ع) وجود ندارد بلکه بررسی مجموع روایات و گزارش‌های تاریخی، اجمالاً بیان گر وجود پیامبر زاده از نسل یوسف (ع) است چنان‌که جمهور مورخان یوشع (ع) - وصی موسی (ع) - را نواده یوسف (ع): «یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف» معرفی کرده‌اند، رابعاً؛ غالب تفاسیر شیعی به این روایات اقبال نداشته‌اند و به جز یک تفسیر نه چندان مشهور و چند تفاسیر روایی، سایر تفاسیر قیم شیعی از گزارش این روایات روی برتافته‌اند، خامساً؛ در تورات به کیفیت رویارویی یوسف (ع) با یعقوب (ع) اشاره شده است در این کتاب هیچ سخنی از بی‌احترامی و تکبر نسبت به پدر در میان نیست و بر این اساس روایات حتی در تعارض با تورات نیز هستند.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه: محمد مهدی فولادوند، تهران، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۵ ق.
- ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، ۱۳۸۵.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *الامالی*، تهران، قسم الدراسات الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- _____، *کمال الدین و تمام النعمه*، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
- ابن حزم، علی بن احمد، *جمهره أنساب العرب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

- ابن عربی، محمد بن عبدالله، *احکام القرآن*، بی جا، بی تا.
- ابن فارس، أحمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، *المعارف*، قاهره، دارالمعارف، بی تا.
- ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
- ابوالفتح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش های علوم اسلامی، ۱۴۰۸ ق.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، قسم الدراسات الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
- تقی الدین حلی، حسن بن علی، *الرجال*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *ادب فنای مهربان*، محقق: محمد صفایی، ۱۳۸۹.
- _____، *سیره پیامبران در قرآن*، محقق: علی اسلامی، ۱۳۸۹.
- حقی بروسی، اسماعیل، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- خویی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، قم، مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۳ ق.
- دستغیب، عبدالحسین، *گناهان کبیره*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۹.
- ذهبی، محمد بن احمد، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق، دار العلم الدار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- سلطان علیشاه، سلطان محمد بن حیدر، *بیان السعاده فی مقامات العباد*، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
- شیبانی، محمد بن حسن، *نهج البیان عن کشف المعانی القرآن*، تهران، بنیاد دائره المعارف اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
- صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *معجم البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷ ق.
- _____، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الرجال*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- _____، *الفهرست*، نجف، المکتبه الرضویه، بی تا.

- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نورالثقلین*، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰.
- غزالی، محمد بن محمد، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۱۱۱ ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، *المحجة البيضاء*، قم، جماعة المدرسین، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ ق.
- _____، *تفسیر صافی*، تحقیق: حسین اعلمی، تهران، الصدر، ۱۴۱۵ ق.
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۷.
- کشی، محمد بن عمر، *رجال کشی*، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، چاپ دوم، تهران، ناشر اسلامیه، ۱۳۶۲.
- مازندرانی، مولی محمد صالح، *شرح الکافی*، بیروت، دار احیاء تراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
- _____، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
- مسعودی، علی بن حسین، *اثبات الوصیه*، قم، انصاریان، ۱۳۸۴.
- _____، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، قم، دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
- مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق: عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- نجاشی، احمد بن علی، *فهرست اسماء مصنفی الشیعه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.